در تاریخ ۰۸ مهر ۱۳۸۶
بررسی روایات قاعده

جلسه 15

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث روایات

عرض کردیم در باب بیع میته روایاتی وجود دارد که چه بسا بتوانیم از آنها برای ما نحن فیه استدلال کنیم؛ هرچند که در کلمات فقها این استدلال دیده نشده است، اما تعابیری که اشعار به این معنا داشته باشد، وجود دارد. همانطور که عرض کردیم، این روایات در جلد 17 **وسائل الشیعه**، باب 7 از «ابواب ما یکتسب به» هستند؛ عنوان باب این است «**باب حکم بیع الذکی المختلط بالمیت والنجس بالمیتة والعجین بالماء النجس ممن یستحل المیتة**» اگر يك حيوان مذكى با حيوان غير مذكى مخلوط شده، اگر میته‌ای با غیر میته‌ای مخلوط شده باشد، می‌توانیم آن را به کسی که مستحیل میته است، بفروشیم. در اینجا مرحوم صاحب وسائل مجموعاً شش روایت عنوان کرده است.

اولین روایت، صحیحه حلبی است؛ **محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن علی بن حکم، عن أبی المغرا عن الحلبی قال سمعت اباعبدالله(ع) یقول اذا اختلط الذکی و المیته باعه ممن یستحل المیته وأکل ثمنه** اگر حیوان مذکی و میته ـ یعنی غیر مذکی ـ با هم مخلوط شوند به گونه‌اي كه معلوم نباشد كدام مذكى ـ به طریق شرعی تذکیه شده است ـ و کدام حکم میته را دارد، این مختلط را به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، بفروشد و پولش را بخورد؛ عبارت «**وأکل ثمنه**» در مقابل روایاتی است که مي‌گويد «**ثمن المیتة سحت**» یا «**ثمن المیتة من السحت**» و اکل ثمن معامله را مواجه با اشکال مي‌دانند.

روایت دوم نیز صحیحه حلبی است؛ از آنجا که در این روایت هم راوي حلبی بوده و مروی عنه‌اش امام صادق(ع) است، به صورت قوي به ذهن مي‌آيد كه اين دو يک روايت باشند؛ **و عن علی بن ابراهیم عن أبیه، عن ابن ابی عمیر، عن حماد، عن الحلبی**، روایت صحیحه است، مگر اینکه در ابراهیم بن هاشم روی دو مبنایی که در مورد او وجود دارد، خدشه کنیم؛ که طبق يك مبنا روایت می‌شود صحیح و روی مبناي ديگر می‌شود حسنه؛ **عن ابی‌عبدالله(ع) انه سئل عن رجل کان له غنم و بقر و کان یدرك الذکی منها فیعزله** مردی گاو و گوسفند دارد، مذکایش را تشخیص می‌دهد و کنار می‌گذارد، **و یعزل المیتة** میته را هم کنار می‌گذارد **ثم ان المیتة والذکی اختلطا کیف یصنع به؟** اگر در هنگامي كه آنها را كنار مي‌گذارد، میته و مذكي باهم مخلوط شوند، او چه باید بکند؟ **قال: یبیعه ممن یستحل المیتة** این را به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، بفروشد؛ **و یأکل ثمنه فإنه لا بأس به** ثمن این معامله هم ثمن سحت نیست و هیچ اشکالي ندارد. مرحوم صاحب وسائل در ذیل می‌فرماید: **و رواه علی بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر(ع) مثله** علی بن جعفر کتابی دارد بنام «**مسائل**» و در آن مسائلی را که از امام موسی بن جعفر(ع) سؤال کرده، آورده است.

روایت سوم معتبره حفص بن بختری است؛ **و باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن یحیی عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن ابی عبدالله(ع) فی العجین من الماء النجس کیف یصنع به؟** خمیری را با آب نجس درست کرده اند و آن

را به این صورت عمل آورده‌اند، با آن چه کند؟ **قال: یباع ممن یستحل المیتة** حضرت فرمودند: به کسی که اکل میته را حلال می‌داند، فروخته می‌شود.

در باب میته بعد از اینکه فقها می‌گویند: انتفاع به میته جایز نیست؛ بر این متفرع می‌کنند که اگر انتفاعش منحصر به اکل باشد، بیعش هم جایز نبوده و ثمن آن سحت است؛ اما به این روایات که می‌رسند، در مورد مذکای مختلط به میته، می‌گویند سه طایفه روایات داریم: یك طایفه که عمده آنها همین دو صحیحه حلبی است؛ که می‌گویند **یبیعه ممن یستحل المیتة**؛ در نتیجه، یك تخصیصی می‌شود نسبت به روایات مطلق و روایاتی که می‌گوید اصلاً انتفاع به میته جایز نیست یا «**ثمن المیتة سحت**»؛ آنها را باید بگوییم به موردی که غیر مستحل بخواهد از آن انتفاع ببرد، مربوط می‌شود؛ اما اگر کسی مستحل است ـ که البته همانجا بحث می‌شود قدر متیقن مستحل کسی است که الآن به حسب ظاهر از جهت دینی میته را مستحل می‌داند؛ هرچند در اصل دینش آن را حلال نشمارند. پس، «**من یستحل**» یعنی کسی که الآن بالفعل آن را حلال می‌داند؛ اگر از او هم بپرسیم، می‌گوید دین من حلال می‌داند، ولو دینش محرف باشد ـ، فروش به او اشکال ندارد. طایفه دوم در مورد مختلط مذکی با غیر مذکی است؛ روایاتی داریم که می‌گویند **یطرحه الی الکلاب** این را باید جلوی سگ‌ها انداخت و هیچ ارزشی ندارد. روایات طایفه سوم، روایاتی است که آمده مختلط را از نظر حکمی به مشتبه ملحق کرده است؛ اگر یك گوشت گوسفندی را ندانیم که آیا میته است یا مذکی؛ روایت داریم که حضرت فرمود: این را باید در آتش انداخت، اگر منقبض شد، معلوم می‌شود مذکی است و اگر منبسط شد، معلوم می‌شود غیر مذکی است. البته در روایات این طایفه هم اشکال سندی وجود دارد و هم اشکال دلالی؛ لذا، طایفه سوم خیلی اعتباری ندارد. طایفه دوم هم قابل تقیید هست و منافاتی بین طایفه دوم و اول نیست؛ برای اینکه در بعضی از روایات جمع بین اینها شده است و در بعضی از روایات دارد که یا جلوی کلاب بیندازید و یا آن را به عنوان طعام اهل ذمه استفاده کنید. بنابراین، بین طایفه دوم و طایفه اول هم منافاتی وجود ندارد.

لذا، فقیه می‌ماند و روایات طایفه اول. اینجا جمعی از اصحاب و فقها مثل مرحوم شیخ طوسی در **نهایة** ابن حمزه در **وسیله**، محقق سبزواری در **کفایه**، و جمع دیگری از فقها مثل مرحوم صاحب جواهر ـ و شاید یك شهرت فتوایی هم اصلاً در مقام باشد ـ گفته‌اند که باید به این دو روایت صحیحه عمل کنیم. این دو روایت صحیحه جامع شرایط حجیت است؛ سنداً و دلالتاً اشکالی ندارند و باید بر طبقش عمل کنیم. عملش هم به این است که اینها را مخصص روایات مطلقه‌ای که از انتفاع به میته یا ثمن میته نهی می‌کند، قرار دهیم.

کلام مرحوم شیخ انصاري

مرحوم شیخ اعظم انصاری **قدس سره** در **مکاسب** بعد از اینکه این دو روایت صحیحه را نقل می‌کند، می‌فرماید: عمل به این دو روایت مشکل است؛ اما دیگر وجه اشکال را بیان نفرموده است. ما تفحص کرده و بیان کردیم که مجموعاً حدود پنج وجه برای اشکال مرحوم شیخ وجود دارد؛ که آنها را در درس خارج فقه بحث مکاسب محرمه بیان کردیم؛ آقایان می‌توانند به نوشته‌هاي تايپي درس جلسه 87 مراجعه کنند و یا به سایت اینترنتي مراجعه کنند. حالا به بعضی از آنها اشاره می‌کنم؛ **یك وجهش** این است که مرحوم شیخ می‌خواهند بفرمایند اصحاب از فتوای بر طبق این دو صحیحه اعراض کردند؛ آنجا ما جواب دادیم که خیر، اصحاب مثل مرحوم شیخ و ابن‌حمزه در اینجا فتوا داده‌اند. **وجه دوم** این که بگوییم مقصود امام(ع) از این «یبیعه» بیع اصطلاحی نیست؛ مقصود استنقاض است؛ یعنی چون مال کفار را می‌توانیم به هر صورتی استنقاض کنیم و برداریم، یك راه برای اینکه پولش را از آنها بگیریم، این است که بگوییم این گوشت مال شما، پول را به ما بدهید. آنجا گفتیم این هم بر خلاف ظاهر روایات است؛ در روایات تعبیر به بیع آمده است دارد «**وأکل ثمنه**» یعنی معامله صحیح است و ثمن معامله را هم استفاده کند. دیگر و جوهی هم که برای اشکال مرحوم شیخ است، آنجا ذکر کردیم که مورد قبول نیست. اینها را بصورت گذرا دارم نقل می‌کنم، نمی‌خواهم الآن بحث آنجا را ذکر کنیم؛ فقط می‌خواهیم بگوییم که ما مشکلات تعارض این دو روایت با طوایف دیگر و

اشکالاتی که وجود دارد را در جای خودش حل کردیم. چون اگر فقیهی بگوید این روایات اصلاً قابل عمل نیست و در مورد خودش هم قابل عمل نیست، دیگر مجالی نیست برای اینکه بخواهیم از این روایات بعنوان قاعده الزام استفاده کنیم. پس، تا اینجا نتیجه این شد که این روایات قابل عمل است و مشکلی ندارد.

دلالت روايات براي قاعده الزام

اما آیا می‌توانیم از این روایات برای ما نحن‌فیه استفاده کنیم؟ نکته‌ای که وجود دارد این است که در این روایات، عبارت **یبیعه ممن یستحل المیتة** بعنوان تعلیلی است که امام(ع) ذکر می‌کند؛ یعنی امام(ع) می‌خواهند بفرمایند حتی اگر ما این را بعنوان ضابطه قرار دادیم، دیگر اختصاص به مورد خودش که اختلاط باشد، ندارد؛ ولو در جایی که اختلاطی هم نباشد، مي‌توان آن را فروخت. حتی يك روايت دیگری هست و آن روایت علی بن زکریا بن آدم که در **وسائل الشیعه** در کتاب النجاسات باب 38 حدیث 8، سؤال این است که در خمیری يك قطره شراب یا يك قطره نبیذ افتاده است، من می‌توانم آن را به یهود و نصاری بفروشم؟ امام می‌فرمایند: بلی؛ بعد تعلیل می‌آورند که **فانهم یستحلون شربه** تصریح به تعلیل است؛ برای اینکه می‌فرمایند: چون اینها شرب خمر یا شرب نبیذ را حلال می‌دانند، مانعی ندارد. نکته دیگري که وجود دارد، این است که آیا از خصوص میته می‌توانیم تعدی کنیم؟ یعنی بگوییم هر چیزی که در مذهب ما حرام و در مذهب دیگر حلال است، بیعش به آنها جایز است؟

ظاهرش این است که می‌شود تعدی کرد، مگر اینکه يك دلیل خاصی در يك موردی داشته باشیم؛ مثلاً با قطع نظر از این روایات، در خصوص خمر روایتی داریم که پیامبر فرموده: **و من سقاها یهودیاً او نصرانیا فعلیه کوزر من شربها**؛ اگر دلیل خاص داشتیم، می‌گوییم خمر را نمی‌شود به آنها فروخت.

بنابراین، اگر ما از این روایات یک ضابطه‌اي را استفاده کردیم، می‌توانیم بگوییم فروش هر چیزی که در مذهب ما حرام است ولي در مذهب دیگري حلال است، مثلاً خرید و فروش کلب در مذهب ما که آن را نجس مي‌دانیم، حرام است، اما نسبت به مذهبی که آن را نجس نمی‌داند، مانعی ندارد و جایز است. باز يك نکته دیگر را تذکر دهیم ـ البته اینها را ما در جای خودش در بحث مکاسب محرمه گفته‌ایم ـ و آن این که از این جواز بیع مختلط به مستحل، گروهی از فقها آمدند در بحث این که آیا کفار مکلف به فروع هستند، استدلال کردند و گفتند: ما از این روایات استفاده می‌کنیم کفار مکلف به فروع نیستند؛ برای اینکه اگر آنها هم مکلف به فروع باشند، دیگر «من یستحل» معنا ندارد.

همانجا بعضی فرمودند: بین مسئله بیع و مسئله تکلیف دو مناط و دو ملاك است؛ بیع عنوان حکم وضعی را دارد و تکلیف عنوان حکم تکلیفی را دارد. اینجا جوابش این است که جای تفکیك بین این دو مناط نیست؛ برای اینکه در فقه ما هم بطلان بیع لاجل الحکم التکلیفی است؛ یعني چون خوردنش حرام است، بیعش باطل است؛ امام(ع) هم می‌فرماید: آنها چون حلال می‌دانند، پس شما به آنها بفروشید. پس، از همین روایات می‌توانیم دلیل بیاورم بر عدم تکلیف کفار به فروع. این یک استفاده از این روایات. استفاده دوم در مانحن فیه است؛ می‌گوییم اگر يك کافری بگوید شما که این را حلال نمی‌دانید، همینطور بدهید به من که آن را ببرم؛ می‌گوییم: نه، و او را الزام می‌کنیم به این که چون تو این را حلال مي‌داني، پس، براي تو مالیت دارد؛ ـ (باز در پرانتز عرض کنم که يك مطلبي مشهور در فقه است و ما در بحث مکاسب مورد مناقشه قرار دادیم.و آن این که اگر گفتیم يك چیزی از مالیت افتاد، این نسبی است و الا اینطور نیست که بصورت مطلق بگوییم مالیت ندارد.) ـ اگر خودتان می‌خواستید بین خودتان معامله کنید، مگر ثمن را رد و بدل نمی‌کردید؟ حالا هم همین کار را کنید و من به شما این را مي‌فروشم و پول می‌گیرم، روی قاعده الزام. لذا، به نظر ما این روایات مفید برای دو قاعده است؛ يك قاعده **این که کفار مکلف به فروع نیستند؛ و** قاعده دوم **قاعده الزام است. این را باز آقایان دقت کنند؛ البته يك روایاتی دیگر هم داریم.**